



جایگاه عقل، علم و دین در نظام حقوقی غرب و اسلام

تالیف

گودرز ملکی

فاطمه ملکی

فاطمه نجفی

ویراستار

شهین عزرتی گیلان

انتشارات قانون یار

۱۳۹۷

تقدیم بہ

رہبر معظم انقلاب

فهرست مطالب

مقدمه

بخش اول

معرفت‌شناسی عمومی و حقوقی اسلام

بخش دوم

سیر تاریخی حجیت عقل در نظام حقوقی و
سیاسی شیعه

بخش سوم

جایگاه علم و دین در این راستا

بخش چهارم

رابطه دین با علم

بخش پنجم

ریشه‌های جدا انگاری علم و دین از منظر امام
خمینی (قدس سره)

بخش ششم

راه حل های ارائه شده برای رفع تناقض میان
علم و دین

منابع و مآخذ

مقدمه

تجزیه و تحلیل معرفت‌شناسی عمومی غرب، علل وجود تضاد در آن و بررسی بعضی علل. در نتیجه این معرفت‌شناسی، نظامهای حقوقی و قانون‌گذاری غربی به‌سوی عقل‌گرایی غیردینی و در نتیجه، ضد دینی حرکت کرد که منتهی به شناخت‌خواست فرد (لیبرالیسم حقوقی) به‌عنوان تنها منبع حقوق شد. از آنجا که مسیحیت در غرب تا حد تنها «ایمان عاطفی» کاهش یافته و دیگر دارای نظام حقوقی مستقل قابل اجرا نیست، در این بخش از بررسی مقایسه‌ای، تنها معرفت‌شناسی عمومی غرب - نه مسیحیت - که طبعا متأثر از فرهنگ مسیحیت بوده، مورد توجه

قرار گرفته است. در قسمت دوم، معرفت شناسی عمومی اسلام به اختصار بررسی شده است.

در بخش سوم معرفت شناسی حقوق اسلام، یا علم اصول که بهترین منعکس کننده دیدگاه معرفت شناسانه عمومی اسلام است، مورد بحث قرار گرفته است.

د - در آخرین بخش، رشد اصول فقه، مخصوصاً قبول حجیت عقل و قاعده تلازم عقل و شرع بررسی شده است. در این قسمت مخصوصاً نقش شیخ مرتضی انصاری در تعمیق و گسترش علم اصول فقه و جنبه عقلانی آن مورد توجه قرار گرفته که این قسمت مختصرتر بررسی شده است. ما در این گفتار در صدد آن نیستیم که مکرراً از نقش بارز شیخ مرتضی انصاری در رشد

عقل‌گرایی در اسلام، محدوده عقل در معرفت‌شناسی حقوقی اسلام، حجیت عقل، قاعده تلازم وادله عقلیه بطور سطحی یاد کنیم؛ بلکه کوشیده‌ایم ابتدا جریان رشد عقل‌گرایی، سپس عقل‌گرایی اسلامی - که کاملاً متفاوت با نوع غربی آن است - و بعد از آن، رشد علم اصول به‌عنوان نتیجه عقل‌گرایی اسلامی، و در آخر، حجیت عقل و قاعده تلازم را به‌عنوان منعکس‌کننده کاربرد عقل در علم اصول و در این مسیر موضع شیخ انصاری را نشان دهیم. لازم است یادآوری شود که مآخذی که در این نوشتار آمده منابع متناسبی برای بررسی بیشتر چهار مطلب فوق است؛ مخصوصاً کتاب «عصر تفکر» نوشته توماس پین برای بخش اول؛ «مناهج

البحث»، «توفیق الطویل» و «الدین و الفلسفه»
نوشته علی سامی الشار برای بخش دوم و «رابطه
دین و فلسفه» نوشته ابوالفضل عزتی برای بخش
سوم و چهارم.

از آنجایی که فقه تعریف شده است به: «العلم
بالاحکام الشرعیه الفرعیه عن ادلتها التفصیلیه» و
علم اصول تعریف شده است به: علمی که در آن
ادله تفصیلیه فقه مورد بررسی و کاوش قرار
می گیرد؛ بنابراین، علم اصول فقه در اصطلاح
روز عبارت است از عرفت شناسی علم فقه
(اپیستمولوژی).

شناخت معرفت شناسی فقه (علم اصول) در حد
وسعی مربوط است به شناخت دیدگاه
معرفت شناسانه عمومی اسلامی. برای این کار

لازم است یک بررسی تطبیقی مختصر از معرفت‌شناسی غربی و اسلامی صورت گیرد.

معرفت‌شناسی حاضر در غرب اعتبار و ارزش خود را بر تضاد، رودررویی، دوگانگی و چندگانگی بین ماده و معنا در فلسفه یونان استوار کرده‌است. این دوگانگی و تضاد بعداً به معرفت‌شناسی التقاطی یهودیت - مسیحیت غرب راه یافت. رشد علم و هنر براساس این دیدگاه التقاطی با خود تضاد بین سیاست و دین، عقل و دین، و در حقوق، تضاد بین خواست مردم (دموکراسی) و اخلاق را به همراه داشت.

مسیحیت پس از استقرار در اروپای غربی شکل کاتولیکی به خود گرفت. مسیحیت از نظر تبلیغی بودن، شبیه اسلام و از نظر معتقدبودن به استقرار

حکومت، شبیه اسلام شیعی است (حکومت واقعی - حکومت حقیقی). مسیحیت کاتولیکی با در دست گرفتن قدرت، یک امپریالیسم کاتولیکی تاسیس کرد. جنگهای صلیبی، دو عکس العمل در این جریان موجودند: از درون پروستانیسیم و از بیرون سکولاریسم.

مسیحیت تحریف شده غربی نمی توانست معقولیت را بپذیرد و بنابراین رسماً مرکز ایمان را قلب قرار داد، نه عقل و از اینجا تضاد بین عقل و دین و ایمان در داخل مسیحیت غربی قوت گرفت. از آنجا که عقلانیت نمی توانست در چهارچوب مسیحیت تحقق پذیرد مجبور شد در خارج از آن گسترش یابد و عقلانیت رسماً رودرروی مسیحیت قرار گرفت. تضاد بین دین و

عقل در غرب حتی علی‌رغم آشنایی با این رشد متوقف نشد. البته این تضاد در بعضی مکاتب کلامی، مانند اشاعره و بعضی مکاتب مانند حنبلی و بطور اخص نوع وهابی آن نیز به وجود آمد.

ولی اصول فقه در اسلام، حتی در مکاتب اهل سنت‌بویژه در مکتب فقه اصولی شیعه، هرگز دوگانگی عقل و ایمان را نپذیرفته‌است. با این ترتیب در حالی که جنبه عقلانی در غرب ضرورتاً تنها در خارج دین و حتی در برابر دین به رشد خود ادامه داد عقل‌گرایی در اسلام در متن دین و در درون دین گسترش یافت. عقل‌گرایان واقعی در تاریخ فلسفه اسلام همان علمای دینی و بیشتر فقهای اصولی بودند درحالی که عقل‌گرایان در

غرب، مخالفان مسیحیت بودند و اصلاً اعتبار خود را در مخالفت با آن کسب کردند.

با این ترتیب چون عقل گرایی نمی توانست در درون مسیحیت عاطفی غربی رشد یابد، در خارج و حتی در برابر آن گسترش یافت. دشواری مهم در این رابطه مقایسه‌ای است که غرب بین اسلام و مسیحیت می کند و بنابراین تصور می کند که عقلانیت باید در برابر اسلام رشد یابد و به این جهت تصور می کنند که حکومت مردمی و حقوق بشر در اسلام نیز باید در برابر دین اسلام رشد کند.

در دوران رنسانس و روشنفکری این تضاد عمومی منتهی به تجزیه دین از سیاست و یا کلیسا و دولت شد. رشد عقل گرایی، یا تحت تاثیر

ماوراءالطبیعه امانوئل کانت، (Kantian
Medolplusics) تحت تاثیر
واقع گرایی منطقی دکارت و مکانیک نیوتونی و
راه یافتن آنها به علوم طبیعی، اجتماعی، سیاسی و
حقوق، به تضاد و تجزیه فوق و جدایی حقوق از
اخلاق، مردم و حقوق، عقل و دین، دین و
سیاست کمک فراوان کرد. در نتیجه در حقوق،
تحول وسیعی به وجود آمد که موجب پیدایش
مکاتب متعدد حقوقی جدید شد. تکامل طبیعی
داروینی به دنبال خود نظریه تکامل علوم
اجتماعی داروینی را به وجود آورد و در نتیجه
حقوق نیز در محدوده علمی که دستخوش
تحول، تکامل، تنوع و تنازع بقا می باشد قرار
گرفت و ثبات سنتی خود را از دست داد.

عقل‌گرایی و راسینالیسم با این بار ویژه بر اخلاق و معیارهای اخلاقی پیروز شد و فلسفه اخلاق در این کنکاش، ارزش و استقلال خود را از دست داد. انقلاب صنعتی و انقلابهای دیگر پیرو آن به این جریان کمک کرد. نظریه‌ها و مکاتب حقوق طبیعی، حقوق مثبت، حقوق براساس مبانی اجتماعی، حقوق براساس مبانی اقتصادی، حقوق براساس رویه قضائی، حقوق حقوقدانان، حقوق دموکراتیک مردمی و غیره به وجود آمدند که زیربنای همه اینها استقلال حقوق از دین و از ارزشهای معنوی بود که در کل، همه نتیجه تضاد و دوگانگی اصلی در معرفت‌شناسی غربی یونانی بود.^(۱) تضاد، دوگانگی و چندگانگی ماده و معنا در

معرفت‌شناسی عمومی غرب براساس تفکر یونانی
به وجود آمده بود. عواملی مانند؛ تضعیف
فرهنگ سنتی یهودیت - مسیحیت در غرب و در
راهگذر انقلاب فکری رنسانس، راسینالیسم،
انقلاب صنعتی، تفکرات داروینی و حرکت
نظریه تکامل طبیعی داروینی به سوی تکامل
اجتماعی داروینی و تجزیه رسمی کلیسا از
دولت، سیاست از دین و اخلاق از حقوق، و راه
یافت نظریات به علوم سیاسی و حقوقی و
پیدایش، رشد و گسترش دموکراسی یا اصالت
مردم در هر چیز و از جمله در حقوق، سبب شد
که حقوق، کاملاً در اختیار مردم و جامعه قرار
گیرد و در نتیجه حقوق عبارت شد از آنچه تنها
به وسیله مردم از طریق همه‌پرسی، قوانین اساسی،

مصوبات پارلمانها و غیره وضع و ساخته می شود
و رابطه بین حقوق و اخلاق و طبعا دین کاملا
غیر ضروری و حتی غیر منطقی شد.

در حقیقت تضاد بین ماده و معنا در
معرفت شناسی عمومی سنتی غرب منتهی به
پیروزی ماده، اصالت ماده و یگانگی شد و این
یگانگی و وحدت، همان وحدت و اصالت ماده
است. از نظر حقوقی تضاد سنتی معرفت شناسی
حقوق غرب نیز منتهی به اصالت مردم در حقوق
شد یعنی حقوق مردم و مجرد از معنا و
ارزش های معنوی و اخلاقی. گسترش فرهنگ و
تمدن غرب در چهارچوب نظریه فرهنگ و
تمدن غالب غرب موجب گسترش این جریان در
جوامع غیر غربی شد و این جریان در حال

گسترش است^(۲) و این جریان به دنبال خود
استعمار حقوقی و حتی تقلید بی چون و چرا از
سیستمهای حقوقی غربی و حتی نسخه برداری از
قوانین مختلف غربی را به وجود آورد و از اینجا
قوانین «عمل و عکس العمل» و «علت و معلول»
کار خود را آغاز کرد.

شکست ایدئولوژی کمونیستی، تحلیل اتحاد
جماهير شوروی، و از صحنه خارج شدن نظام
حقوقی اشتراکی که حداقل بعضی ارزشهای
اجتماعی مستقل را در قانونگذاری رعایت
می کرد سیستم حقوقی جهانی را به گونه ای
دربست در اختیار نظام حقوقی دموکراتیک قرار
داده است و غرب به گونه ای انحصار طلبانه خود
را مدافع حقوق بشر و حامی دموکراسی و نظام

حقوقی دموکراتیک معرفی می کند و خواستار آن است که کشورهای مختلف، از فرهنگها، دیدگاههای معرفت شناسانه، ارزشها و معیارهای معنوی، دینی و سنتی خود صرف نظر کرده و سیستم حقوقی خود را دموکراتیک نمایند و قبول کنند که امروز تنها یک منبع حقوقی وجود دارد، مردم و دموکراسی. نتیجه کلی تمام این جریان، سلطه بی چون و چرای معرفت شناسی عمومی و حقوقی غرب و ظهور دموکراسی به عنوان تنها منبع حقوق (لیبرالیسم حقوقی و قانونی یا عقل گرایی بر پایه خواست مردم) و قراردادان حقوق در چهارچوب اصلی عرضه و تقاضای اقتصادی و پیروی حقوق از این اصل و ظهور داروینیسم اجتماعی و حقوقی شد. البته در این

جریان، عوامل مختلف دیگر در طول تاریخ تحول فکری و حقوقی غرب مؤثر بوده است که بررسی آنها خارج از چهارچوب این بحث مختصر است. لازم است یادآوری شود که علی‌رغم فرضیه فرهنگ غالب و گسترش تفکر حقوقی و سیاسی غرب، عده‌ای معتقدند که به‌علت غیر واقع‌بینانه بودن، غیر شامل و جامع بودن (نادیده گرفتن بعد معنوی و اخلاقی انسان) و به علل دیگر در پایان کار، معرفت‌شناسی حقوقی غرب ضربه‌پذیر و ناپایدار است.^(۳)

در اینجا لازم است نقش ادیان در این جریان به اختصار بررسی شود. یهودیت و مسیحیت غربی خود بخشی از این جریان بود و بنابراین انتظار